

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: هرمان پلویا  
ترجمه و تلخیص: خ. طه‌وری  
فرستنده: علی مشرف  
۲۸ اکتوبر ۲۰۲۰

## چنگ اندازی به اورآسیا- ۹

### فصل نهم

#### تلافی سنگین و مبارزه برای برتری فضائی- دوران آیزنهاور

«می‌توانید ببینید که دعوا واقعاً بر سر دفاع از کشور نیست، بلکه برای ثروت‌اندوزی بیشتر کسانی است که به هر حال به اندازه کافی فربه شده اند.» (دوایت د. آیزنهاور)



اکنون ۲۰ سال بود که دیگر پست ریاست جمهوری در اختیار جمهوری خواهان نبود. «هری ترومن» توانست با وجود کارنامه ضعیف خود در سال ۱۹۴۸ در انتخابات پیروز شود ولی در سال ۱۹۵۲ از نامزدی مجدد برای پست ریاست جمهوری منصرف شد. «دوایت د. آیزنهاور» جنرال پیروزمند جنگ دوم جهانی بی‌علاقه نبود که برای دمکرات‌ها وارد

رینگ شود ولی جمهوری خواهان او را مجاب کردند که به نام آن‌ها خود را نامزد پست ریاست جمهوری کند. این تغییر عقیده به ویژه برادران «دالس» (آلن و جان فاستر) را شادمان کرد. برای این دو، رفتار «ترومن» دمکرات در مقابل اتحاد شوروی بسیار ناتوان و علیل به نظر می‌رسید و با وجود یک جنرال جنگ‌دیده و قاطع، تغییر مسیر و رودروئی مستقیم با اتحاد شوروی کار ساده‌ای به نظر می‌رسید. و بدون اغراق آیزنهاور که در امریکا به عنوان مظهر پیروزی عظیم علیه نازی‌ها محسوب می‌شد، یک اسطوره زنده بود.

جنگ علیه هیتلر بحق بود. آیا نمی‌شد از این سرمایه اخلاقی برای جنگ بعدی بخوبی استفاده کرد؟

آیزنهاور که هوادارانش او را «آیک» می‌نامیدند در نومبر ۱۹۵۲ با یک پیروزی بزرگ، ۳۴-مین رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا شد. اکنون دیگر هیچ مانعی برای چنگ اندازی به اورآسیا وجود نداشت. ولی هواداران جنگ در واشنگتن فکر آیزنهاور را نکرده بودند، زیرا او در نهایت در مقابل کلیه کوشش‌ها در جهت افزایش تنش با اتحاد شوروی با حرارت مقاومت و ایستادگی کرد و از این‌رو باز بخت بزرگی نصیب بشریت شد. برای درک این نکته که چگونه این رویکرد ممکن شد باید بغرنج شدن ساختار قدرت در واشنگتن را کمی بیشتر مورد بررسی قرار دهیم.

## چه کسانی همپیمان آیزنهاور در واشنگتن بودند؟

رئیس‌جمهور از زمان تصویب قانون امنیت ملی در سال ۱۹۴۷ عملاً دارای اختیارات یک دیکتاتور بود. او می‌توانست برای آغاز حمله اتمی به قدرت دیگر بدون تبادل نظر با مراجع و نهادهای قانونی موجود دکمه سرخ معروف را فشار دهد. در واقع با ایجاد شورای امنیت ملی و مضاف بر آن، بسط و گسترش یک شبکه اختاپوسی از سازمان‌های جاسوسی که روزبه‌روز بیش‌تر گسترش می‌یافت و دور از چشم انظار عمومی همین‌طور در خارج از ایالات متحده دست به کارهای مشکوکی می‌زد، نوعی دولت مخفی پدید آمده بود. در پیرامون رئیس‌جمهور به ظاهر قدرقدرت، شبکه‌های دیگری تنیده شده بود که رئیس‌جمهور اگر می‌خواست مانند نیکسون مجبور به استعفاء نشود باید ملاحظه آن‌ها را می‌کرد. علاوه بر این، رسانه‌ها هم وجود داشت که قادر بود رئیس‌جمهور را به عرش اعلی برساند و یا با بی‌مهری خود او را به دنیای اموات پرتاب کند...

## مرگ ستالین: شانسی برای صلح

تازه سه ماه بود که آیزنهاور کار خود را آغاز کرده بود که اولین سخنرانی قابل تعمق خود را در مقابل ارباب جراید ایالات متحده ایراد کرد و مطالبی را بیان داشت که هر انسان منطقی فوراً زیر آن را امضاء می‌کرد. وضعیت چگونه بود: ژوزف ستالین فوت کرده بود و چون جانشین او هنوز معلوم نبود وضعیت در مسکو هنوز ناروشن بود. رئیس کا. ج. ب. «بریا» محکوم و اعدام شده بود. گروه سه نفره مالنکف، بولگانین و خروشچف قدرت را عجالتاً بین خود تقسیم کرده بودند. در چنین شرایطی آیزنهاور روز ۱۶ اپریل ۱۹۵۳ در هتل «استاتلر» در واشنگتن در مقابل میکروفون قرار گرفت. سخنرانی وی زیر نام «شانسی برای صلح» چون ظاهراً بسیار مهم تشخیص داده شده بود، از رادیو و تلویزیون پخش شد. در این سخنرانی گفته شد امکان بی‌نظیری برای صلح پدید آمده که رهبران جدید اتحاد شوروی می‌توانند دست آیزنهاور را که اکنون به سوی آنان دراز شده در دست گیرند. او در مقابل خبرنگاران گفت شوروی‌ها ۸ سال آزرگار با چهره‌ای عبوس به افزایش تسلیحات خود پرداختند و «دنیای آزاد» مجبور بود در این بازی شرکت کند و به آن ادامه دهد و بدین سان از کیفیت زندگی مردم جهان کاسته شد. او خیلی ساده جای مجرم و بی‌گناه را عوض کرد. این امری مسلم بود که ایالات متحده آمریکا همواره با سلاح‌های وحشت‌آور جدیدی آتش معرکه را شعله‌ورتر می‌کرد و در این زمینه سخنرانی آیزنهاور «تبلیغات خالص» بود....

## مک‌کارتی: تفتیش‌گر بزرگ حمله خود را آغاز می‌کند

در همان زمانی که آیزنهاور برای تنش‌زدایی و آمادگی برای مذاکره با اتحاد شوروی فعالیت می‌کرد، سناتوری از «ویسکانسین» به نام «جوزف مک‌کارتی» به عنوان تفتیش‌گر بزرگ در مبارزه علیه وجود مفروض کمونیست‌ها در استابلیشمنت ایالات متحده اسم و رسمی برای خود فراهم کرده بود. در همان روزهایی که هنوز روزولت رئیس‌جمهور بود، کمیسیون برای فعالیت‌های غیرامریکائی HUAC در خانه نمایندگان فعالیت خود را آغاز کرده بود. وظیفه این کمیسیون در ابتداء مبارزه با نفوذ جاسوسان نازی در ایالات متحده بود ولی پس از پایان جنگ دوم عمدتاً به این کار اشتغال داشت که مظنونین کمونیست را پیدا و تعقیب کند. بسیاری از همکاران مهم روزولت در مقابل این کمیسیون کباب شدند. مبتکر نظم جهانی برتون وود، «هاری دکستر وایت» آن‌چنان از طرف تفتیش‌گر بزرگ مورد شکنجه روحی قرار گرفت که در سن ۵۶ سالگی در اثر سکنه قلبی جان سپرد. ولی کمیسیون جدید «مک‌کارتی» در مجلس

سنا، آتش مقابله را تیزتر کرد. او به شکلی کثیف ۶۵۳ شهروند بی‌گناه را در مقابل تریبونال خود مورد توهین و تحقیر قرار داد و با بدنام کردن آنان زندگی آنان را به خطر افکند.

«مک‌کارتی» دارای حامیان پر قدرتی چون «جان فاستر دالس» بود. مصونیت سیاسی او به عنوان سناتور به هیچ‌وجه چنین قدرتی را برای تحقیر شخصیت‌های پرنفوذ در اختیار او نمی‌نهاد.

مطبوعات امکانات زیادی در اختیار «مک‌کارتی» نهادند تا تئوری‌های توطئه بی‌پایه و جنون‌آمیز خود را در میان توده وسیع مردم ترویج کند. محافل پر قدرتی در واشنگتن این شبه فدائی مذهبی از دامن کلیسای کاتولیک را مورد حمایت قرار دادند...

### با وجود قصاص شدید، آیزنهاور بر سر دالس کلاه گذاشت

برخورد آیزنهاور چگونه بود؟ او ابتداء اجازه داد دیگران به جای او فکر کنند. او در سال ۱۹۵۳ پروژه «سولاریوم» را به راه انداخت. سه کارگروه متشکل از کارشناسان امور خارجی و نظامی به طوری کاملاً محرمانه تشکیل شد تا سیاست ستراتیژیک جدیدی علیه اتحاد شوروی را ترسیم کند. و آیزنهاور حقیقتاً «جورج کنان» را که کمی پیش از آن به دست «دالس» اخراج شده بود، مسؤل گروه اول کرد و دالس راه دیگری جز تحمل نداشت. عصاره کار سه گروه در یادداشت شورای امنیت ملی NSC 162/2 به کار بسته شد.

این دکترین نظامی نوین دولت آیزنهاور به عنوان Retaliation و یا قصاص شدید در تاریخ به ثبت رسید. «جان فاستر دالس» روز ۱۲ جنوری ۱۹۵۴ سیاست ستراتیژیک جدید را از طریق رادیو و تلویزیون و از درون ساختمان شورای قدر قدرت روابط خارجی در نیویورک به مردم ابلاغ کرد. «دالس» تبلیغ می‌کرد که مدام کانون‌های مقاومت علیه ایالات متحده ایجاد می‌شود و همه این نیروها که هدفشان توسعه قدرت شوروی است دورادور از طرف مسکو هدایت می‌شوند. ...

تصادفی نبود که «جان فاستر دالس» وزیر امور خارجه و برادر جوان‌ترش رئیس سازمان سیا شدند. اکنون آن‌ها می‌توانستند حمله به اروپا را با تاکتیک جدید آغاز و دور از چشم اعضای کابینه در محفل گرم خانواده اطلاعات را در بین خود ردوبدل کنند. همان‌طور که می‌دانیم هر دوی آنان به طور عمیق وارد عرصه اروپا شده بودند. آن‌ها از طریق دفتر وکالت «سالیوان» و «کرومول» با چنان وقاحتی در دهه ۱۹۳۰ معاملات سودآوری با رژیم نازی‌ها انجام داده بودند که برای برخی از قدرتمندان وال‌استریت مانند «آورل هریمن» و «جان مک‌کلوی» که خود نیز با نازی‌ها همکاری داشتند ولی بسیار محرمانه‌تر رفتار می‌کردند، بسیار دردناک بود. برای اشراف‌زادگان با فرهنگ سواحل شرقی، رفتار دو برادر نتراشیده و نخراشیده به نظر می‌رسید. آن دو در بین خبرگان پرتکلف زیاد محبوب نبودند. چرچیل «جان فاستر» کودن را مسخره می‌کرد و دیپلمات «کارلز بوهلن» استهزای آن دو را به عرش رساند و این بازی با کلمات Dull, duller, Dulles را در دهان مردم انداخت که به معنای کودن، کودن‌تر، دالس بود. این امر باعث شد که «بوهلن» مصدر سفارت در مسکو را که بسیار دوست داشت از دست بدهد.

### رئیس‌جمهور آیزنهاور - و یا رئیس‌جمهور دالس؟

ولی واقعاً چه کسی در واشنگتن حکومت می‌کرد؟ «آیک» و یا «جان فاستر»؟ کدامیک از دیگری استفاده می‌کرد؟ برای رهبران شوروی در کنفرانس سال ۱۹۵۵ در ژنیو مسأله کاملاً روشن بود. «در بین روس‌ها وزیر امور خارجه آمریکا دالس از احترام ویژه‌ای برخوردار بود. او چپ و راست روی میز مذاکره ورقه یادداشت به رئیس‌جمهور می‌داد

و به نظر آن‌ها (روس‌ها) همین مبین آن بود که او رئیس واقعی در جبهه مقابل است ... خروشچف بعدها نوشت این سگ وحشی مدام دور و ور آیزنهاور می‌پلکاید و همین‌که آیزنهاور سعی می‌کرد از صف خارج شود، پاچه او را می‌گرفت...»

حال بپردازیم به آن اقدامات برادران «دالس» که به قدری محرمانه صورت گرفت که حتی رئیس‌شان از آن با خبر نشد و یا شاید چون این اقدامات بسیار کثیف و نفرت‌انگیز بود آیزنهاور با رغبت این‌طور وانمود کرد که گویی نه چیزی دیده و نه چیزی شنیده. اول از همه این دو برادر با عملیات مخفی خود در گواتمالا و ایران برجسته می‌شوند.

رئیس دولت ایران محمد مصدق در نظر داشت ملت خود را بیش‌تر در منابع غنی نفت کشور که از طرف یک شرکت نفتی انگلیس از کشور خارج می‌شد و تنها ۸٪ درآمد آن در کشور می‌ماند، دخیل سازد. مصدق در نظر داشت این رابطه را تغییر دهد. این نیت برای برادران «دالس» کفایت می‌کرد تا آن‌ها به همکاری سازمان جاسوسی بریتانیا MI6 روز ۱۵ اگست ۱۹۵۳ مصدق را از کار برکنار کرده و مناسبات سابق را مجدداً احیاء کنند. در ضمن این اقدام «عملیات آژاکس» نام گرفت، البته نه به افتخار آن قهرمان یونانی، بلکه با اشاره به پودر تمیزکننده لباس‌شوئی امریکائی. یک سال بعد، روز ۲۷ جون ۱۹۵۴ رئیس‌جمهور گواتمالا، «جاکوبو آربنز گوس‌مانم که از طریق دمکراتیک انتخاب شده بود، به کمک جاسوسان امریکائی سرنگون شد. خطای او این بود که خواستار سهم بیش‌تری از سود کمپانی یونایتد فروت برای کشور خود شد، که در گواتمالا به پرورش کیله اشتغال داشت. در هر دو مورد طبیعتاً وجود نفوذ شوروی مطلقاً ساختگی بود. یک بهانه ساده برای این که آن‌ها مجبور نباشند منافع تعیین‌کننده اقتصادی خود را در این کشورها توضیح دهند و یا مطرح کنند. این همان سیاست کشتی‌های توپ‌دار سابق بود که به اشکال دیگر ادامه پیدا می‌کرد.

### بازیافت نازی‌ها برای جنگ در اورآسیا به وسیله برادران دالس

ولی روند اجرای عملیات مخفی در اروپا کاملاً متفاوت بود. در اینجا به وضوح انگیزه‌های سیاسی درازمدت مطرح بود و به همین دلیل تا امروز اطلاعات زیادی در مورد زد و بندهایی که تأثیرات عمیق و کشنده‌ای، هم در اروپای شرقی و هم در ایالات متحده به جای نهاد، در دست نیست. اطلاعات بیشتر از این فصل از تاریخ را که امروز در اختیار ماست، مدیون پژوهش‌های دقیق کارشناس امور ارتباطی، «کریستفر سیمسون» هستیم. ...

با مالیات‌های مردم امریکا شبکه عظیمی از نازی‌های سابق برای انجام مسؤولیت‌های متفاوت ایجاد شد. رادیوی اروپای آزاد و رادیو «لیبرتی» تبلیغات ضدکمونیستی خود را به وسیله گویندگان که در گذشته به SS تعلق داشتند به کشورهای اروپای شرقی و به زبان محلی هر کشوری پخش می‌کردند. همدستان نازی‌ها به وسیله ایالات متحده در گروه‌های مختلف محلی برای البانی، بلغارستان، لتونی، چکسلواکی، استونی، لیتوانی، لهستان و رومانی سازماندهی شدند.

«آلن دالس» برای سازمان سیا، سازمان خط اول جبهه به نام کمیته اروپای آزاد را تأسیس کرد که شدیداً به ارشاد نمایندگان کنگره می‌پرداخت. علاوه بر آن، این مجمع که آیزنهاور نیز در آن شرکت داشت، رادیوی اروپای آزاد Free Europe را کنترل می‌کرد و بالون‌های جاسوسی بر فراز اتحاد شوروی به حرکت درمی‌آورد که برای مردم محلی از آسمان، شبانه فرو می‌ریخت. گروه‌های محلی اروپای شرقی در مجمع ملل اسیر اروپا ACEN جمع‌آوری و سازماندهی شدند. قوانین مهاجرت به ایالات متحده معمولاً بسیار سنگین و انسدادی بود ولی برادران دالس سبب شدند که هر سال با دور زدن قوانین و مقررات سهمیه مشخصی از وطن‌فروشان و همدستان نازی‌ها از اروپای شرقی به ایالات متحده مهاجرت کنند...

## خوب برای آیزنهاور، بد برای برادران دالس

بازگردیم به سال ۱۹۵۳. روز ۸ دسامبر آن سال آیزنهاور انظار عمومی جهان را با سخنرانی مشهور خود Atoms for Peace در مقابل مجمع عمومی ملل متحد در نیویورک به تعجب واداشت. جناب رئیس‌جمهور قصد داشت قدرت تخریبی بمب اتمی را تغییر داده-به قول روان‌شناسان پالایش کند- و به انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز تبدیل کند. او پیشنهاد کرد که باید یک نهاد بین‌المللی انرژی اتمی تأسیس شود که کلیه کشورهای جهان، فارغ از تعلق جهان‌بینی آن‌ها با حقوق برابر در آن شرکت داشته باشند. این ایده جهان را برق‌زده کرد ولی تأسیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی IAEA تا سال ۱۹۵۷ به طول انجامید....

## به برکت «سمیورکا» احترام به شوروی افزایش پیدا کرد

واشنگتن از مدت‌ها پیش می‌دانست که اتحاد شوروی در صدد ساختن یک راکت قاره‌پیما است که می‌تواند بمب‌های اتمی به مرکز ایالات متحده آمریکا پرتاب کند. ولی این‌که بتواند روز ۴ اکتوبر ۱۹۵۷ به کمک راکت R-7 سمیورکا یک ماهواره به مدار زمین پرتاب کند، بسیار غافلگیرانه بود. اکنون روس‌ها به راکت قاره‌پیمای خود دست یافته بودند. شوک در ایالات متحده بسیار بزرگ بود، هر چند که لابی‌گرهای صنایع تسلیحاتی با تشدید هیستری نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد شکوفایی این صنایع ایفاء کردند. کارمندان روابط عمومی صنایع تسلیحاتی در اختراع کمبودهای تأمینی تجربه داشتند. آن‌ها در سال ۱۹۵۴ Bomber-gap (کمبود بمبافکن) را خلق کردند که البته شوروی‌ها در این میان بی‌تقصیر نبودند و به مبلغان تسلیحاتی در واشنگتن کمک کردند، زیرا در یک نمایش هوایی در مقابل میهمانان خارجی در جولای ۱۹۵۵ در فرودگاه نظامی «توشینو» در نزدیکی مسکو هواپیماهای دوربرد جت بمبافکن مدام از نو بر فراز میدان پرواز می‌کردند و به ناظرین خارجی این‌طور القاء می‌شد که شوروی تعداد بی‌شماری از این هواپیماهای جدید را در اختیار دارد. یک هواپیمای جاسوسی U2 آمریکا بعدها در فرودگاه «ساراتف» ۲۰ هواپیمای جت دوربرد M-4 Bison شناسایی کرد و آن‌ها با یک محاسبه سرانگشتی تعداد این نوع هواپیماها را ۸۰۰ فروند تخمین زدند. ولی نهایتاً آشکار شد که شوروی تنها همین ۲۰ فروند را دارد و دیگر هیچ!...

## سازمان‌های جاسوسی سر «آیک» کلاه گذاشتند

ولی سازمان‌های جاسوسی برنامه آیزنهاور را به هم زدند. پروازهای جاسوسی بر فرار اتحاد شوروی شخصاً مورد تأیید رئیس‌جمهور بود. او قصد داشت به طور کاملاً قاطع ثابت کند که در رابطه با راکت‌های قاره‌پیما ادعای میلیتاریست‌های درون جبهه خودی مبنی بر برتری راکتی شوروی بی‌پایه است ولی اکنون در آستانه مذاکرات پاریس نمی‌خواست تن به این خطر دهد که هنگام جاسوسی در حریم هوایی اتحاد شوروی دستش رو شود. با این‌حال سازمان سیا به پروازهای ماهانه ادامه داد و تا آن لحظه کلیه هواپیماهای U2 سالم بازگشته بودند. ولی روز اول ماه مه ۱۹۵۹ یک هواپیمای U2 به پایگاه خود در ترکیه بازنگشت. این هواپیما به وسیله یک راکت زمین به هوای شوروی سرنگون شده بود. خلبان هواپیما «گری پاورز» توانست با چتر نجات فرود آید و به دست نیروهای انتظامی اتحاد شوروی دستگیر شد. خروشچف پیروزمندانه تصاویر مختلفی از او را در اجلاس شورای عالی اتحاد شوروی نمایش داد. غریب اعضای شورا برخاست: «ننگ بر آمریکا!» امریکائی‌ها اول خود را به کوچه علی‌چپ زدند و ادعا کردند که هواپیمای U2 در واقع در امور هواشناسی در راه بوده است ولی کمونیست‌ها

اسناد دیگر و اعترافات «گری پاورز» را منتشر کردند. روز ۱۱ مه آیزنهاور مجبور به اعتراف شد. این حادثه که قدرت جهانی را در مقابل انظار بین‌المللی عریان کرد، بسیار نامأنوس بود....

### نگاه به گذشته، با خشم ...

آیزنهاور تنها یک امکان دیگر داشت تا با میلیتاریست‌ها تسویه حساب کند: آخرین سخنرانی او در مقام رئیس‌جمهور روز ۱۷ جنوری ۱۹۶۱ یک تسویه حساب سخت بود. او به شکست کنفرانس خلع سلاح در پاریس اشاره کرد و به صراحت گفت که در رابطه با از دست رفتن فرصت، به شدت اگر نه تلخ‌کام، حداقل مأیوس شده است و این بار ساده و بدوی تقصیرها را به گردن شوروی نینداخت و آن‌ها را مسؤول شکست کنفرانس اعلام نکرد، بلکه او مجتمع صنایع تسلیحاتی را به صراحت مورد اتهام قرار داد: پس از جنگ اول جهانی کنسرن‌ها دست از تولید اسلحه و مهمات برداشتند و باز تولید فرآورده‌های غیرنظامی را پیشه کردند. پس از جنگ دوم جهانی شرکت‌های تسلیحاتی، شرکت‌های تسلیحاتی ماندند و کماکان به توسعه و گسترش خود ادامه دادند. این هیولائی است که روزبه‌روز بیش‌تر بخش‌های جامعه مدنی را می‌بلعد: «ارتباط بین یک دستگاه نظامی عظیم با صنایع غول‌آسای تسلیحاتی تجربه جدیدی برای امریکاست. نفوذ آن‌ها در بخش‌های اقتصادی، سیاسی و یا حتی روحی-روانی در هر شهر، هر مجلس ایالتی و در هر اداره دولتی احساس می‌شود. ... کلیه کوشش‌ها، امکانات و اساس وجود ما با آن سروکار دارد. این امر در مورد ساختارهای جامعه ما نیز صادق است.» در این لحظه آیزنهاور مستقیم چشم در چشم بینندگان دوخته و ادامه داد: «در مجامع و ادارات دولتی ما باید خود را در مقابل دخالت غیرمجاز مجتمع صنایع تسلیحاتی حال چه قبلاً سؤال کنند یا نه، حفظ کنیم. پتانسیل افزایش فاجعه‌بار قدرت نامشروع وجود دارد و باقی خواهد ماند.»

و بدین صورت مدار از سخنرانی پر امید شانس دستیابی به صلح در آغاز دوره ۸ ساله ریاست جمهوری آیزنهاور آغاز و با آواز قوی عاجزانه در رابطه با مجتمع صنایع نظامی بسته شد.

### نتیجه‌گیری

تنها یک شخصیت مشهور و معتبر می‌توانست در مقابل فشار لابی تسلیحاتی مقاومت کند و سمت‌وسوی گرایش را تغییر دهد. جنرال آیزنهاور می‌دانست چگونه جنگ‌افروزان در واشنگتن را آرام کند، به این‌صورت که به ظاهر دکترین ظاهراً آهنین قصاص شدید را قبول کرد ولی در عین‌حال توانست با مهارت آن را رقیق کند. کوشش برای تقلیل شدید بودجه تسلیحاتی از این طریق موفقیت‌آمیز بود:

از بودجه نظامی هر سال ۸ میلیارد دلار کاسته شد و سهم بودجه نظامی از بودجه کل در طول ریاست آیزنهاور از ۶۴٪ به ۴۳٪ تنزل پیدا کرد! با این که او دایم از طرف «انظار عمومی» به خاطر کمبود راکت و بمب‌افکن بشدت زیر فشار قرار داشت توانست در مقابل آن‌ها ایستادگی کند. ...

ادامه دارد

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/ChangAndaziBeEuroAsia.pdf>